

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در باب بیع مصحف بود.

رسیدیم به حدیث شماره ۶ که یک مقداری از بحث خارج شدید حسب القاعده.

عرض کردیم این حدیث در کتاب کافی است. و ایشان از عده من اصحابنا از احمد اشعری از ابن فضال پدر. این مباحثی را که ما مطرح کردیم راجع به فهرست، گاهی به خود ما هم گفتند که خب اینها همه اش مثلاً احتمال است، کتاب این کتاب آن. ببینید دقت کنید ما بحثمان درست است اینها احتمال هست، ارزش احتمالات هم واضح است. مثلاً این حدیث را اصحاب معتبر می دانند. ما سعیمان این بود که این معتبر دانستن را جنبه تبعیدی به آن دادند. ما سعی بکنیم به جنبه واقع نزدیک بشویم. هدف ما این بود. این بحث فهرستی غیر از اینکه در مواردی کاملاً با مصار حدیث یعنی تحلیل رجالی، البته تعبیر صحیحش پیش ما همین است، ما گاهی می گوئیم منهج یا فلان، صحیحش تحلیل است، تحلیل رجالی و تحلیل فهرستی.

هدف ما این نیست که روی احتمالات. به هر حال این مطالبی را که عرض کردم راجع به مصدر حدیث و تحلیل فهرستی که عرض کردیم درست باشد یا نباشد حدیث را معتبر گرفتند. به شواهد مختلف.

س: ۱:۳۷

ج: منهج بیشتر یک نوع روش است. مثلاً فرض کنید فلان ثقة فلان ثقة، تحلیل مجموعه کارهایی است که شده، یک منظومه فکری را تشکیل می دهد. تحلیل در اصطلاح ما در اینجا مجموعه عوامل مختلف به لحاظ سند، به لحاظ متن، به لحاظ عمل، به لحاظ شهرت، مجموعه این عوامل را در نظر بگیریم، برای اینکه بتوانیم بین خودمان و بین مثلاً رسول الله (ص) در سال ۱۵۰ پل بزنیم به اصطلاح.

فرض کنید در موطع مالک که در سال ۱۵۰ است بین ایشان و بین رسول الله (ص) بتواند این مطلب را برساند.

اهل سنت و حتی بعضی از شیعه غالباً منهج دارند، روش دارند. مثلاً می گویند این ثقة و ثقة تمام شد. ما گفتیم این کافی نیست مجموعه عوامل. آن که ما مثلاً بگوئیم ثقة و این مبنی بر این باشد که وثاقت مثلاً عدالت کافی است، آیه مبارکه آمد، عدالت از کجا احراز کردید،

مجموعه این را اسمش را بگذاریم تحلیل رجالی. مجموعه کارهایی که اضافه بر روایات، مصدربایی، روی مصادر کار می کند و ارزش مصادر و صحت و دقت آنها، این را مجموعه را اسمش را گذاشتیم تحلیل فهرستی. و این فوارق زیادی با تحلیل رجالی دارد. و به لحاظ حفظ واقعیت خیلی روح واقعیت گرایی خیلی بهتر است.

به ذهن ما الان آن طور که طبق شواهد موجود ما که روی بالای نود درصد ارزش علمی دارند، نسخه اصلی باید همین کتاب ابن فضال باشد. خب بعدیش هم صاحب کتاب است غالب بن عثمان، بعدی هم صاحب کتاب است روح بن عبد الرحیم، هر دوشان صاحب کتاب هستند، لکن به ذهن می آید، اگر هم ابن فضال از آن کتابها گرفته باشد، اصلش مال کتاب ابن فضال باشد، ظاهرش این طور است. احتمال آن دو کتاب هم هست. لکن شواهد نشان نمی دهد که مثلا آن کتابها به قم رسیده باشند. اما کتاب ابن فضال قطعا به قم رسیده است. ابن فضال پدر و پسر، هر دوشان به قم رسیده و عرض کردیم یک لیستی را خود بنده جایی نیامده، تنظیم کردیم راجع به طرق اصول کوفی ها به قم، حدود بیست سی نفر هستند که این کار را انجام دادند، و ارزیابی هم کردیم. گفتیم اصحش و اوضحش که حتی تنقیح هم رویش انجام گرفته، تحقیق هم رویش انجام گرفته، بررسی هم شده، مجرد نقل نیست، علی الاطلاق طریق احمد اشعری است. چون ایشان شخصیت بزرگ علمی است، فقیه بزرگواری است، محدث بزرگواری است، به ضوابط حدیث کاملا مسلط است، کاملا رعایت کرده، همان قصه ای که در کتاب کشی آمده خب نشان می دهد که خیلی واقعا واعلموا ان حدیثکم هذا دین فانظروا عمن تأخذونکم دینکم، واقعا مراعات می کردند، با حدیث معامله کتاب تاریخ نمی کردند.

دارد که من رفتم پیش و شاء گفتم کتاب ابان را، کتاب ابان را شب بود به من داد، گفتم که می خواهم سماع بکنم، قرائت کنید و بشنوم از شما، گفت نه برو فردا بیا کتاب را ببر فردا برو استنساق کن به اصطلاح بنده، این را ننوشته حالا من اضافه می کنم، فردا بیا سماع کن، گفتم نه من امشب می ترسم من ببرم و امشب فوت بکنم و این کتاب در کاروانی که با من هستند مثلا باشد، خیال بکنند من از تو سماع کردم، برو به قم به عنوان سماع.

خب این خیلی دقت است دیگر. انصافا ما نداریم چنین چیزی الانش هم نداریم چه برسد به آن زمان.

این ظرافت و این دقت در تحمل حدیث کم است. این دارد ایشان خود ایشان دارد خود مرحوم احمد اشعری دارد. خب لذا مجموعه شواهد ما جلالت قدر ایشان، نشان می دهد که ایشان در خود اصطلاح تحدیث عرض کردم چون اصلا بعضی چون مبنایشان حجیت خبر نبود، خواهی نخواهی اصلا تقید به این جهت نداشتند. اشکال به آنها نیست. مثلا سید مرتضی هیچ تقید به این جهت ندارد یا مرحوم

برادرش سید رضی. یعنی اگر تقید بود، تمام این کلماتی که در نهج البلاغه هست، دانه دانه مصدرش را ذکر می کردند. نه اینکه اشکال، خوب دقت بکنید، بعضی خیال می کنند که این اشکال است که مثلاً ایشان چرا سند نیاورده، نه این یک روش است اصلاً. بحث اشکال نیست، یک منهج است. من در این کتاب امالی سید مرتضی یک تفحصی کردم، یک تصفحی تورقی کردم، جاهایی که قصه ادبی و لغت و اینها، اخبارنا ابو عبیدالله مرزبانی سند نقل می کند، جاهایی که روایت از اهل بیت (ع) و عن رسول الله (ص) است، و یروی عن رسول الله (ص) یک جا ندیدم سند نقل کند، یک جا از این احادیثی که عن ابی عبدالله است یا عن رسول الله (ص) است با سند بیاورد. تمام را مرسل می آورد.

این نه اینکه اینها تسامح در دین است. اشتباه نشود. بعضی خیال می کنند نه، خود ما هم ممکن است به زبانمان، این دو تا مبنای تفکر است. ایشان خبر واحد را حجت نمی داند، روی آن جهت خاصی که دارد، رساله هم دارد صحبت هم کرده، و مبنای ایشان این است. خب داعی ندارد که روی بحث سندی و نه تحلیل رجالی را قبول دارد نه تحلیل فهرستی، خب روایت را هم قبول ندارد. دقت می کنید؟

این است که ما روی اینها تمام اینها را با محاسبات باید حساب کنیم. به اینجا رسیدیم که بهترین نسخه ای که در قم از ابن فضال پدر بوده، و باز هم با شواهدی که در اختیار داریم، حتی به نظر من ابن فضال پدر بر علی که افضل دو تا برادرش هم هست و اشهر هم هست، بر او هم مقدم است. خود ابن فضال پسر علی هم فوق العاده است دیگر، یعنی راجع به ایشان اضافه بر اینکه ما ملاحظه کردیم در کتب ایشان، عیاشی شاگرد ایشان است، مستقیم. عیاشی نقل می کند کشتی آورده عبارت را یکی دوبار هم خواندم. می گوید من در عراق و خراسان و شام و اینها هیچ کس ندیدم مثل ابن فضال. مرادش ابن فضال پسر. و هیچ کتابی نوشتاری از ائمه (ع) نبود مگر پیش ایشان موجود بود. این دیگر شهادت عن حس است دیگر حالا این توثیق نجاشی نیست که بخواهیم بگوئیم شهادت عن حدس باشد احتمالاً. شاگرد ایشان نقل می کند، ایشان هم نقل می کند و کشتی، برای ما این مطلب غیر از اینکه خود ما هم به این نتیجه رسیدیم. لکن من فکر می کنم خودم به این نتیجه رسیدم که پدر خیلی ادق از پسر است، خیلی فوق العاده است. جزو اصحاب اجماع هم پدر است. انصافاً فوق العاده است ابن فضال پدر حق یقال. خیلی مرد دقیق و در این جهت حالا فتحی بودنش هم من هم کمی شبهه دارم، می گویند توبه کرده، به نظرم می گویند اصلاً معلوم نیست که این فتحی، شاید عبدالله افتح را احترام می کرده است.

س: دلیل اینکه این کتاب ابن فضال است نه روایت و اجازه ابن فضال از کتاب غالب، چه جوری

ج: یعنی بیشتر در کتاب کافی آمده، زیاد آمده این سند.

س: خب می دانم چرا از کتاب

ج: احتمال دارد آن هم از کتاب غالب یا از کتاب روح گرفته است. احتمال هم دارد دو تا کتاب باشد، از این دو تا کتاب. احتمال هست. من چون بعضی می گویند شما وقتی این حرف را می زنید احتمال احتمال ارزشی ندارد، راست است چون کتاب حدیث که معتبر است. ما با این احتمالات سعی می کنیم آن را به واقع گرایی نزدیک تر بکنیم تا حجت گرایی تا تعبد.

تمام هدف ما این است. یعنی ما معتقدیم که اصحاب ما بر اثر همین تکیه روی فهارس و فهرست، سعی کردند تاریخ نقل حدیث روشن تر باشد تا حدیث اهل سنت. همین طور هم هست. تاریخ احادیث بخاری خیلی روشن نیست. اما تاریخ حدیث ما خیلی روشن تر است. ما این روشن تری، الان این روشن کردن و واقع گرایی در سطح استناداردهای علمی دنیا قابل قبول است، یعنی به اصطلاح امروزی ما مباحث آکادمیک این کاملاً قابل قبول است.

اهل سنت بیشتر رفتند روی تعبد. ما هدف بنده هم از این که می گویم یحتمل یحتمل یا مراجعات یا ریزه کاریها، این در حقیقت روی این جهت است که ما از تعبد برسیم به واقع گرایی. این که این کتاب، کتاب ابن فضال به قم آمده، و بهترین نسخه اش علی الاطلاق نسخه احمد اشعری است. اصلاً علی الاطلاق بهترین میراث کوفه ما میراث احمد اشعری است.

حتی احمد اشعری از ضعف نقل می کند، از محمد بن سنان. معتقدیم احمد اشعری در کوفه که رفته، آن گلچین کرده احادیث محمد بن سنان، آن احادیث خوب محمد بن سنان را قم آورده، لذا عرض کردیم احمد اشعری شأنش فقط نقل نیست. مثلاً ابراهیم بن هاشم به نظر ما کسی ننوشته خود تبع بنده، ایشان شأنش نقل است. کتابی بوده ۵۰۰ تا حدیث برداشته آورده قم نقل کرده، اما احمد اشعری ممکن است از این ۵۰۰ تا ۱۵۰ تایش را نقل کرده باشد. خوب دقت بکنید.

به ذهن ما می آید احمد اشعری از کتاب محمد بن سنان گلچینش را آورده قم. با اینکه محمد بن سنان تضعیف شده، خوب دقت بکنید اینها نکات بسیار دقیق و ظریفی است که اصحاب ما چه زحماتی را کشیدند برای تصحیح و برای توثیق این روایات، چون اینها را فقه به اصطلاح احکام الهی می دانستند، فقه اهل بیت (ع) می دانستند، آبروی اهل بیت (ع) می دانستند. لو علم الناس محاسن کلامنا لتبعونا الی آخره

س: این قرینه بر این حجی کردن چیست

ج: چون مثلاً فرض کنید ما الان روایات زیادی از ابن فرض کنید محمد بن سنان داریم که قطعاً احمد نقل نکرده است. بعد هم شأن ایشان این طور است. باز از ابن فضال، مثلاً ما از وشاء داریم که سهل بن زیاد نقل نکرده، احمد نقل نکرده، اصلاً احمد می‌گفته وشاء سهل دروغ می‌گوید، حالا نسبت دروغ را هم من توضیح دادم، دروغ اصطلاحی نیست که ما می‌گوییم. او یک چیز دیگری مرادش است، ولذا از قم بیرون کرد سهل بن زیاد را.

مراد از دروغ، دروغ در اصطلاح تحمل حدیث است، نه دروغ بیاید جعل بکند. خوب دقت بکنید. این دو تا را ما شرح دادیم ولی دیگر خیلی ما را از بحث خارج نکنید که طولانی می‌شود.

به هر حال این روایت قابل قبول است. قال سألته این همه من تأکید روی این روایت دارم، چون این روایت یک نکته لطیفی دارد که آن مسئله‌ای را که ما دوسه روز قبل مطرح کردیم، چون دوازدهم که افتادیم به رجال، قبلش مطرح کردیم، می‌تواند تا یک مقداری شرح بدهد. عرض کردیم وقتی در فقه اهل سنت نگاه می‌کنیم معروف صحابه عدم بیع کتاب است، مصحف است، تابعین هم همین طور. فقهاء که می‌رسد جواز است. ما این بحث را مطرح کردیم که این چه شد، چرا؟ حالا کار به فقه شیعه نداریم، اصلاً فقه اسلامی، چرا در فقه اسلامی در زمان صحابه معروفشان مگر حالا یک صحابه نه، بیع را اجازه ندادند. تابعین هم معروفشان همین طور است. به فقهاء که می‌رسد مثل ابو حنیفه و شافعی یک دفعه اجازه می‌دهند. این ما دنبال این قصه هم بودیم که این را یک راه حلی، یکی هم تفکیک بین بیع و شراء که برای ما روشن نیست، هنوز هم روشن نیست.

قال سألته عن شراء المصاحف وبيعها، خوب دقت بکنید، این جناب روح بن عبد الرحیم، فقال انما كان يوزع الورق، بینید ورق یعنی کاغذ، ورق یعنی نقره، ورقم هذ، در قرآن هست، در قصه اصحاب کهف، ورق نقره است، به فتح و کسر. عند المنبر، این روایت را عرض کردم به شما من تا آن جایی هم که حتی در کتب علوم القرآن، در بحث کتابت قرآن دیدم، این را من ندیدم، حالا اگر یعنی این کتاب برهان زرکشی که نسبتاً جمع و جور کرده، تا آن جایی که من برهان را دیدم، چون چهار جلد است همه‌اش را نگاه نکردم، یک مقدار به کتب تاریخی هم مراجعه کردم، ببینم این مطلب از نظر تاریخی ثابت است یا نه؟ فعلاً نمی‌توانم نسبت بدهم. مطلب عجیبی است. این نشان می‌دهد که مصحف، مصاحف قرآن‌های اولیه همین طور که گفته شده جنبه مصحف داشته است. این سیوطی هم دارد در اتقان، که قرآن در اول جنبه مصحف داشت، بعد عثمان آورد تبدیل به مصحف کرد. و این صحبت هم الان هست، آن روز توضیح دادیم الان یک حرکت جهانی هم شروع شده، اختصاص به ما ندارد، راجع به مصاحف قرن اول. بعضی‌هایشان که الان چاپ شده این هست، همین قرآن توینگن

که من نگاه کردم، حالا چاپ شده، ندارم البته، من قبل از چاپش روی صفحه کامپیوتر نگاه کردم، خطوطش مختلف است. احتمال می‌دهم زمان‌هایش مختلف باشد.

این حدیث یک چیز نکته عجیبی دارد. می‌گویم جایی ندیدم. می‌گوید اصولاً صدر اول مسلمانان می‌آمدند مثلاً یکی پنج ورق، یکی سوره بقره، یکی سوره آل عمران، این را می‌نوشتند، پشت منبر ما بین منبر و دیوار، دیوار مسجد، به نظرم الان هم ما بین منبر و دیوار فاصله است. به نظرم این طور است. حالا من خیلی حج مشرف شدم مدینه اما خب، چون با دقت این قسمت را، امام می‌فرماید کان یوزع الروق عند المنبر، منبر رسول الله (ص)، وکان ما بین المنبر و الحائط، یعنی حائط مسجد، الان حائط مسجد نیست، همین جایی است که از این رحل‌های قرآن گذاشتند، به نظرم فاصله‌ای هست نجس‌بیده، البته بعدش هم آن ممر عمومی است، راه عمومی است. این بعدها اضافه شده است. اصلاً این قسمتی که مقابل می‌رسد به حجره مبارکه خانه حفصه است اصلاً، این خانه حفصه را وارد مسجد کردند. نوشتند ما بین خانه حفصه، این جایی که الان به اصطلاح حرم مطهر است، این که خانه عایشه است. ما بین اینها یک کوچه باریکی بوده که اینها از پنجره گاهی با هم صحبت هم می‌کردند.

این خانه حفصه الان وارد در خود مسجد است. یوزع الورق می‌گویم این را من در این همه اصرار کردم به خاطر این بود که یک مطلب عجیبی است این مطلب. معلوم می‌شود قرآن‌های اولیه را روی یک کاتبی نمی‌نوشتند، آن وقت جواب آن سوال هم روشن می‌شود. این که قرآن نمی‌فروختند مال این بود. اصلاً این کتاب وضع فروشی نداشت. آخریک شبهه‌ای بود برای ما، چرا صحابه این روایت را از امام صادق (ع) حل مشکل می‌کند.

می‌گویم خود سنی‌ها هم، سنی‌ها این را نوشتند که قرآن را در بین استخوان کتف و فلان و پارچه‌ها و نمی‌دانم عذیم و پوست گوسفند و همین قرآنی که الان مال تو بینگن است، پوستش پوست آهو نیست، پوست گوسفند است. همین قرآنی که الان چاپش کردند. خود آن شخصی که مشرف بود عرض کردم یک گروهی هستند در آلمان، خود رئیس گروه به من گفت، گفت این خودش، نوشتند، به من هم گفت که این پوست آهو نیست، پوست گوسفند است. یک قرآنی هم به زمان پیغمبر (ص) نسبت می‌دهند که دو برگش رسیده، دو ورقش رسیده در بیرم‌نگام هست، آن هم پوست گوسفند است. البته آن گفته نشده که حتی پوستش احتمالاً قبل از ولادت پیغمبر (ص) است. نوشتنش را احتمالاً سال هفتم باشد، زمان خود پیغمبر (ص) باشد.

عرض کردم یک حرکتی شروع شده به ما هم ربطی ندارد خود آنها مشغول کارند، به ما هم بعضی از کشورهای اسلامی مثل همین یک مرکزی هست در ترکیه یک مقدار اینها را چاپ کرده بعضی را.

علی ای حال این مطلب این طور و کان ما بین المنبر و الحائط قدر ما تمر الشاط، به اندازه یک گوسفند، او رجل منحرف، منحرف، یعنی یک انسان بخواهد صاف رد بشود نه، باید کج بکند خودش را. حرف در لغت عرب به معنای طرف است عرض کردم. حرف الوادی، طرف الوادی، یک طرفه، منحرف نه این منحرفی که ما می‌گوییم، منحرف یعنی کجکی به اصطلاح، یک طرفه، نه مستقیم برود، به اندازه یک انسانی که بخواهد به اصطلاح کج راه برود، به اندازه یک گوسفند، یعنی ما بین یک گوسفند و شانه یک انسان، اندازه یک فاصله گوسفند از شانه انسان کمتر، او قدر رجل منحرف، نمی‌دانم آقایان حالا کسی تازه در ذهنش باشد، به نظرم هم هنوز هم منبر با آن دیوار همین فاصله را دارد، نجسبیده، منبر به دیوار نجسبیده، این مطلب درست است. الان هم به نظرم حفظ کردند این نکته را.

قال فكان الرجل يأتي ويكتب من ذلك، یک کسی می‌آمد یک سوره می‌نوشت، یک کسی می‌آمد ده سوره. این را اهل سنت دارند که حتی آن چیزی که ابوبکر هم جمع کرد، صحف است. دارد که حتی عمر هم که داشت صحف بود، صحف را پیش حفصه گذاشته بود. وقتی که عثمان را تصمیم گرفت که قرآن را به صورت واحد در بیاورد، این صحف را از حفصه گرفت. فرستاد از حفصه این صحف را گرفت و بعد اسمش مصحف شد.

این روایت هم همین را می‌گوید. این روایت خیلی عجیب است انصافاً، سندش هم معتبر است. جزو عجایب، گاهی ما روایاتی در اهل بیت (ع) داریم، سنی‌ها این همه روایت دارند نقل نکردند از زمان رسول الله (ص)، خیلی عجیب است، این جزو روایات بسیار عجیب است. و این همه هم من دو سه روزه روی سندش بحث می‌کردم هدف بیشتر این بود که این را از جنبه تعبد خارج بکنیم به واقع گرابی برسانیم. نه اینکه فقط تعبد صرف باشد. شواهد را اقامه کنیم که این کلام مال امام است. درست است. از اعظم اصحاب نقل کردند.

علی ای حال کان یوزع الورق عند المنبر و کان ما بین المنبر و الحائط قدر ما تمر، در این روایت در این نسخه قدر دارد، یک نسخه دیگری است یعنی این روایت از طریق ابی بصیر هم به ما رسیده که حدیث بعدی است، شماره ۷، آنجا دارد قید ممر شاط، به جای قدر قید دارد. البته این یک نکته لطیفی است اینجا بگویم چون جایش اینجا نیست، چون گفته نشده، چون در روایات ما آمده اذ کان ماء قدر کر لا ینجسه شیء، قدر را الان در کتب فقهی ما، جواهر و دیگران همه‌شان تقریباً می‌شود گفت نه یکی دو تا، قدر را به معنای مقدار گرفتند.

یعنی آب به مقدار. آن وقت آمدند آن کر را حالا ما توضیحاتش را دادیم که کر احتمالا پیمانه بوده، وزن نبوده، کر در زبان عربی هم به پیمانه گفته می شده، مثل این که الان بنزین را با پیمانه، یا آب را با پیمانه که یک متر مکعب، هم به وزن گفته می شده است.

البته علمای ما برداشتند آب را به وزن هم حساب کردند، همین سیصد و هشتاد و خرده ای. این محل اشکال است پیش ما، معلوم نیست آب وزن بشود. هنوز هم آب وزن نمی شود. هنوز هم توی روزگار ما با تمام تغییراتی که شده آب موزون نیست، آب مکیل است به اصطلاح، با پیمانه حسابش می کنند، متر مکعب مثلاً. علی ای حال کیف ما کان یک ساعت دو ساعت مثلاً رودخانه ای که دارند، یا آب چاهی که دارند.

علی ای حال کیف ما کان وارد آن بحث نشویم. کر را به معنای حالا پیمانه یا به معنای وزن، قدر هم به معنای مقدار، این طور گرفتند. لکن در کتاب قریب الحدیث ابو عبید، قاسم بن سلام، خیلی کتاب لطیفی است. این کتاب خیلی دقیق است، جزو اوایل کتبی است، زمان امام جواد (ع) هم بوده ایشان، مرد خیلی ملایبی است این ابو عبید، انصافاً بینی و بین الله فوق العاده است. کتاب قریب الحدیث دارد، سابقاً چاپ شده و مقدار زیادی اش هم در همین کتاب نهاده ابن اثیر است. حالا همه اش هست یا نه، نمی توانم دقیقاً بگویم.

س: شیعه است؟

ج: نخیر نه،

ایشان نقل می کند این حدیث را از حسن بصری، خیلی عجیب هم هست. اذا کان الماء قدر کر لا ینجسه شیئ، همین متن را از حسن بصری نقل می کنند. حسن بصری متوفای زمان امام باقر (ع) است. ۱۱۰ است. نمی دانیم حالا نستجیر بالله این حدیث بعد پخش شده، چون ما الان از امام صادق (ع) داریم. زماناً امام صادق (ع) بعد از این است. حسن بصری از ائمه گرفته به خودش نسبت داده است؟ به هر حال این هم یک مطلبی است که فعلاً باید تحقیق بشود که وضع این کتاب چه جوری بوده؟ این حدیث چه جوری بوده است؟

ابو عبید من تمام این نکته را عرض کردم برای این جهت بود. ابو عبید وقتی که حدیث را شرح می دهد، ایشان می گوید مراد از قدر، یعنی تقدیراً، تخمیناً، قدر را به به اصطلاح قدر کر که به نثر می آورد، یعنی به اصطلاح ماها که بخواهیم بگوییم این مفعول مطلق است که اضافه شده، یعنی اذا بلغ الماء کر قدرأً تقدیراً، خیلی عجیب است. مقدار نگرفته است. رویش فکر نکنید حالا بعد دیگر بقیه اش بعد.



عرض کنم به حضورتان آن قدر ما تمر الشاط، شاید مراد این باشد یعنی تخمیناً به اندازه گوسفند، چون بشر هم مختلف است، سینه‌ها مختلف است یکنواخت نیستند. قدر ما تمر الشاط او رجل منحرف، قال فکان الرجل یأتی و یکتب من ذلک. دیگر اینجا این ندارد امام. که به احترام پس معلوم می‌شود در حقیقت آنچه که مصحف بوده مجانی نوشته شده، خوب دقت بکنید. مثل همین مصاحفی که الان در مسجد الحرام گذاشتند، اینها مجانی می‌نوشتند برای اینکه مسلمان‌ها بیایند بخوانند، این یک ورقی بردارد بخواند، آن سوره بردارد بخواند

س: یعنی جایگاهش آنجا بوده؟

ج: جایگاهش آنجا بوده و اضافه بر آن ملک نبوده که بفروشد.

س: هر کسی می‌خواسته می‌آمده بر می‌داشته

ج: بعد می‌خوانده و می‌گذاشته آنجا

س: استنساخ می‌کرده

ج: یا استنساخ.

روشن شد؟ اگر این باشد خیلی لطیف است این حدیث، امام صادق (ع). ما هم همه‌اش واقعا متحیر بودیم چرا صحابه می‌گفتند مصحف بیعش جایز نیست. یک مشکلی، این معلوم می‌شود در ذهن آنها این بود، بیع مصحف این بود، روشن شد؟ بیع مصحف در حقیقت مراد از مصحف، نوشتاری بود که همه نوشته بودند. افراد می‌آمدند مثل حالت مالک معین نداشت، آنجا گذاشته بودند هر کسی بیاید بخواند.

س: مثل امروز دیگر

ج: مثل امروز، مثل امروز که گذاشتند.

س: ۲۳:۱۷

ج: نه، ورق معلوم نیست مصحف بوده، اگر هم بوده روی هم می‌گذاشتند. عرض کردم یکی از این نسخ مصحف قرن اولی هم سورش

ترتیب فعلی را ندارد. آیاتش چرا، سورش ترتیب فعلی را ندارد.

س: حاج آقا الان امام می‌خواهند چجوری استدلال بکنند یعنی

ج: امام چه می گویند؟ می فرمایند بعد عوض شد. ثم انهم اشتروا بعد ذلک، روشن شد؟ اما حالا دیگر آن طور نیست. حالا افراد ورق می گیرند رویش کار می کنند، جوهر می گیرند می نویسند. هدفشان هم این است. این به قاعده احترام عمل مسلمان، چون هر عملی محترم است دیگر. ایشان کاغذ را گرفته حتی کاغذها بعضی وقتها در آن زمان خیلی مرتب نبود، قشنگ بریده مرتبش کرده، صافش کرده، همه جهاتش را آماده کرده، رویش نوشته، این در حقیقت اگر الان خرید و فروش مصحف می شود، مال این است، مال ورق و نوشتن و اینهاست. این ذاتا و ماهیتا این می گویند که بعضی از موضوعات خارجیه ذاتا و ماهیتاً عوض می شود با زمان صدر اسلام.

ما عرض کردیم مثلاً تنجیم، من صدق منجم، منجم در آنجا مراد تلسمات و پیشگویی و این حرفهاست، علم نیست. این بعدها علم آمد. علم نجوم یا تنجیم بعدها علم شد. در زبان عرب بود این علم، نه اینکه این علم نبود، منجم به آن نمی گفتند، حاسب می گفتند، حساب می گفتند، لتعلموا عدد السنین و الحساب، سنین مراد این است. این حساب مراد علم نجوم است. آن منجم این اصطلاح به زمان عوض می شود. آن منجم مراد همان تلسمات و پیشگویی و غیگویی و از این حرفها بوده است. الان من دیدم حتی بعضی از معاصرین ما بحث می کنیم می گویند این منجمها بیخود می کنند، بابا این منجم غیر از آنها است. البته مرحوم نراقی مطلبی نوشته در مستند این را دارد، چون خود ایشان هم در نجوم وارد بودند.

علی ای حال ثم انهم اشتروا بعد ذلک، یعنی این اصلاً ماهیتش عوض شد. آن یک چیز بود، آن مصحف در آن زمان. روشن شد؟ بلکه در حقیقت باید گفت مصحف بود. آن صحفی که نوشته بودند به عنوان مصحف در مسجد النبی، این را کسی خرید و فروش نمی کرد. لکن الان عوض شده ماهیت کار، ورق می خرد، و لذا اگر دقت کنید حالا حدیث بعدی را که می خوانم، حالا اینجا کمی زودتر بخوانم.

عن انبسط الوراق، وراق عرض کردم انتشاراتی، کسی که کارش همین بوده است. وراق اصطلاحاً در اینجا ورقه می خریده رویش می نوشته، تجلید می کرده، می فروخته. یک حدیثی هم در کتب اهل سنت خواندیم که حسن بصری گفت این کار را نکنید، فلان الوراق پیشش نشسته بود، هی اصرار کرد تا آخرش گفت اشکالی ندارد بفروش، خرید و فروش کن.

قال سألت أبا عبد الله فقلت أنا رجل أبيع المصاحف فان نهيتني لم أبيعها، فقال عليه السلام الست تشتري ورقاً و تكتب فيه، قلت بلى، و أعالجها، تازه روی آن ورق هم کار می کنم، یعنی آن ورقی که مثل امروز نبوده ورقها تمیز و مرتب و مثل A ۴ به اصطلاح امروزیها مرتب

باشد. این ورق را می خرم تازه رویش کار می کنم، مرتبش می کنم، قطعش را اندازه اش را، بعد هم صحافی می کنم، طرح بندی می کنم، قلت نعم و اعالجها، قال لا بأس بها؛ روشن شد؟

معلوم می شود از این مطلب که اصلاً، می خواهند امام صادق (ع) یک نکته تاریخی را هم بیان بکنند و آن نکته تاریخی این بوده که اصولاً بیع مصحف در زمان ما غیر از بیع مصحف در زمان صحابه است. این دو تا با همدیگر فرق می کند. آن نحوه مصحف این ترتیب بوده، خب آن خرید و فروش نمی شده است. الان به عنوان یک عمل است، از باب احترام عمل مسلم، حرمت عمل مسلم، و حرمت مال مسلم، فرقی نمی کند، ورق هم مالش است، طبق قاعده اشکال ندارد.

س: حاج آقا ببخشید یک فهم دیگر از روایت اولی که خواندید به دست می آید که یک قرآنی بین منبر و دیوار گذاشته شده بوده می گوید کان الرجل یأتی و یکتب من ذلک، نه یقرأ من ذلک

ج: نه می نوشت

س: او می آمده استنساق می کرده و بعدش می فروخته

ج: معلوم نیست، نه، کان یوزع الورق، ورق نه آن که نوشته قرآن، ظاهرش این طور است که اوراق آنجا بود، می نوشتند می رفتند. این قرآن را می نوشت این دیگر خرید و فروش نمی شد.

س: چرا اشتروا ۴۴:۲۷

ج: بعد از آن زمان شد، این زمان بعد شد.

س: نه بعد از اینکه استنساق می کرد می فروخت.

ج: نه نه

س: می نوشتند بعد چه کارش می کردند؟

ج: همان جا بود ظاهراً

س: یعنی می نوشتند می گذاشتند همان جا

ج: اگر بخواهند بفروشند که مشکل ندارد که

س: مگر بیکار بودند آنها؟

ج: نه بیکار نه، برای احترام قرآن دیگر.

س: برای چه می نوشتند آخر، می نوشتند...

ج: نگفت یوزع الصحف، یا یوزع المصحف، یوزع الورق، ورق، ورق خالی است دیگر.

س: خب ورق خالی است می آمدند می نوشتند می گذاشتند آنجا

ج: می گذاشتند آنجا مردم مراجعه می کردند، مثل همین قرآن که الان می گذارند در مسجد.

می گفت درست است من نوشتم، اما دیگر این را نمی فروختند، می گفتند آقا نفروش، تو اینجا گذاشتی برای مسجد نفروش. ثم انهم اشترت بعد ذلک، بعد این کار شد.

قلت فما تری فی ذلک، عرض کردم در متعارف کتب اهل سنت، این عبارات را ما تری می خوانند. حالا ماها متعارفمان ما تری می خوانیم. البته شأن ائمه اجل است از اینکه بگوییم ما تری، لکن اصطلاحاً قرائت کلمه، این به خاطر این که این فعل را به خدا می خواستند نسبت بدهند. می خواستند بگویند رأی تو نیست، خدا چه به قلب تو انداخته به اصطلاح. آن که شما از مجموع احکام الهی می فهمید چیست؟ این را به صیغه ما تری فی ذلک.

قال لی اشتری احب الی، این بحثی هست که تسمع ۲۹:۰۲ بعضی تسمع به نصب خواندند، آنجا محل کلام است که چه جوری خوانده بشود. اگر آن درست باشد اشتری احب الی، یعنی عن اشتری به تقدیر عن، لکن معروف قرائتش تسمع است به رفع نه به نصب، اگر آن باشد اشتری احب الی من ان ایبعه، حالا دیگر آن هم بحث تسمع دیگر در اول سیوطی هم نوشته است.

قلت فما تری ان اعطی علی کتابته اجرا، من پول بدهم کسی بنویسد. قال لا بأس ولكن هكذا کان یصنع، مجانی بود پولی نبود. ظاهرش

این طور است، ظاهر عبارت این طور است.

قال لا بأس ولكن هكذا كانوا يصنعون، آن که من از حدیث مبارک می فهمم، تحلیل این نکته ای است که چرا، می نوشتند خب بگویند عمل مسلمان محترم است، نوشته بردارد بفروشد. متعارفشان نبود، می نوشتند برای اینکه آنجا بماند. و مردم مراجعه می کردند می خواندند. روی این صحف می خواندند.

س: یعنی وقف بوده حاج آقا؟

ج: شبیه وقف، وقف گفت معاطاتی تقریبا.

این حدیث معتبری بود، حدیث بعدی اش هم مرحوم شیخ طوسی منفردا از کتاب حسین بن سعید، کس دیگری نقل نکرده، عن نذر، نذر بن سوید، عن عاصم بن حمید، ایشان از بزرگان اصحاب است، عن ابی بصیر، سند صحیح است. در ابی بصیر البته چند بار بحث کردیم، اشاره کردیم، قدر متیقن ما دو تا ابی بصیر بیشتر نداریم. این که تا ده دوازده تا هم بعضی نوشتند اساس ندارد. یکی همان لیس بن بختری، یکی هم یحیی بن ابی القاسم، یا یحیی بن القاسم. عن ابی بصیر یحیی یا لیس، به اصطلاح خودشان، قال سألت مخصوصا اگر ابا عبدالله باشد مشترک است. عن یبع المصاحف، شاید چیزهایی گفتند برای تمیز، به هر حال روشنی ندارد خیلی.

س: یعنی هیچ کدامشان را شما توثیق نمی کنید.

ج: هر دوشان ثقة هستند چرا

عن یبع المصاحف و شرائها فقال انما كان يوزع عند القامة و المنبر، انما كان يوزع، و کان، این قام در اینجا همان طور که مرحوم وافی هم نوشته مراد دیوار است. چون عرض کردیم در این روایت دیگر هم دارد، این هم خیلی عجیب است، این هم در روایت اهل سنت ندیدم من، روایت صحیح عبدالله بن سنان است الان اگر حافظه ام خراب نشده باشد. که مسجد پیغمبر (ص) به اندازه قامت، دیوار مسجد پیغمبر (ص) به اندازه یک قامت بود. خوب دقت بکنید.

عرض کردم مراد این دیوار اینجا خود مسجد پیغمبر (ص) که درست کردند، یک قسمتش مسقف بود، یک قسمتش آزاد، الان هم که مسجد النبی مشرف می شوید بعد از روضه قسمت آزاد هست که سقف، این زمان خود پیغمبر (ص) هم بود. این دیوار، دیوار این قسمت غیر مسقف، این به اندازه قامت یک انسان بود. و چون قامت را هفت و جب، الانسان سبعة اجواب بشق نفسه، بعدها هم که آمدند روی وقت زوال و اینها حساب کردند، روی شق رفتند، سبع و غیر سبع که آمد از اینجا آمد. این که سبع، آن وقت یک اصطلاح دیگر هم داشتند، دو شق یا دو وجب را یک ذراع می گفتند. این اصطلاح بود. دو وجب یک ذراع بود. وقتی می گفتند مثلا نماز عصر را کی بخوانیم، می گفتند

ذراع، یعنی این طوری بود که این دیوار به اصطلاح مستقیم بود، من توضیحش را عرض کردم، این دیواری که در حیاط بود، یک مختصری با دیواری که مسقف بود فرق داشت مختصری. این دیوار حیاط دقیقاً روی نقطه قطب شمال بود. چون خود قبله مسجد روی جنوب است. چون می دانید که مکه نسبت به مدینه جنوبش است، لکن یک درجه و نیم انحراف دارد. یعنی قبله مسجد النبی (ص) دقیقاً روی جنوب نیست. انحراف مختصری دارد. این دیوار دقیقاً روی خط جنوب بود. دیوار خود آن قسمت مسقف نه، این دیوار دقیقاً روی خط جنوب بود.

و عرض کردیم الان هم دنیای غرب هم به این نتیجه رسیدند بهترین راه تشخیص زوال، دیوار است. با شاخص نمی توانند خیلی برسند به نتیجه. بهترین راهی که الان وجود دارد برای اینکه برسند به نقطه زوال، همان دیوار است. شما هم در هر جای، البته مثلاً همین نیم کره شمالی، شما در هر جا که یک دیواری پشت بام یا حیاطتان دقیقاً روی نقطه شمال بسازید، شمال جنوب، هر وقت سایه از دو طرف منعدم شد، ظهر است.

در شاخص سایه کم شد، به کمترین درجه رسید. آن تشخیصش مشکل است، باید با یک ضوابط دیگری مثل دایره هندیه به آن رسید که حالا جایش اینجا نیست. اما دیوار این مطلب را نمی خواهد. شما یک دیوار رو به جنوب بسازید، دیوار چوبی بسازید اصلاً. با چوب بگیرید درست نقطه شمال و جنوب را تشخیص بدهید، بگذارید روی قطب شمال و جنوب، تا سایه دو طرف منعدم شد می شود ظهر. لذا هم پیغمبر (ص) تشخیص می دادند. خیلی راحت هم بود.

می گویند در تاریخ فکر بشری اولین کسی که این را ابداع کرد پیغمبر (ص) بود. می گویند حتی این گرینویچ هم یک چند سالی نمی دانم پنجاه سال است چقدر است، آنها هم فعلاً رو به دیوار آوردند. دیواری نصب کردند که این راه بهتر زوال را نشان می دهد، نقطه زوال را، وقت زوال را این دیوار بهتر، این چهل پنجاه سال من تخمیناً عرض کردم. می گویند همین اواخر، حالا من گزارش دقیق هم در ذهنم نیست.

علی ای حال این دیوار چون به اندازه قامت انسان بود، وقت این مطلب را هم عرض کردم بعضی حالا فرض کنید از خلفا و ملفا، اینها یک مقداری سایه از یک طرف دیوار به یک طرف که می آمد، می آمدند. حالا بعضی سایه به اندازه یک وجب، یعنی یک هفتم، شد یک هفتم شاخص، یا دو وجب که می گفتند ذراع، دو وجب یعنی ذراع، ذراعان یعنی چهار وجب، اینها به این ترتیب گاهی نماز ظهر را عقب می افتاد که یک شرحی دارد که حالا وقتش نیست.

این که ایشان مرحوم وافى نوشته مراد به قامت یعنی حائط مسجد درست است. اما من الان در ذهنم نیست که حائط مسجد از طرف منبر هم به اندازه قامت، حائط مسجد در روایت صحیحیه از این طرف، طرف فضای باز، این هم توی روایت عامه من ندیدم، شیعه دیدم. و کان بین المنبر حائط و المنبر قید ممر شاط، و رجل و هو منحرف، فكان الرجل يعطى ويكتب البقره ويجىء آخر فيكتب السوره، وكذلك كانوا، این جورى بود، این کذلک کانوا همین می نوشتند. این ثم انهم اشترو بعد ذلک، حالا شما می گوید یعنی همین صحابه فروختند، خلاف ظاهر است. مسلمان ها یعنی این انهم کانوا کذلک، نمی فروختند، می نوشتند آنجا مردم می آمدند می خواندند. ظاهرش این است. ثم انهم کانوا کذلک و کذلک کانوا

س: آن که استساق می کردند آن اصل باقی می مانده آن که استساق می کردند را می بردند می فروختند.

ج: ظاهرش بعید است. ثم انهم اشترو بعد ذلک. شراء بعد از این شد، فقلت فما ترى فى ذلک، قال اشتریه احب الی عن ابیعه، آن ذیل را هم ندارد. یک ذیلی آن حدیث قبلی داشت. آن وقت عرض کردیم مرحوم شیخ در تهذیب فرمود احمد بن محمد بن علی بن فضال. این را دیگر ما مفصل توضیح دادیم. علی بن فضال شاید نسخه مرحوم شیخ طوسی بود. آن نسخه ظاهراً ثابت نیست. عن ابن فضال. بعد در کتاب تهذیب حدیث دیگری از حسین بن سعید عن القاسم بن محمد، قاسم بن محمد از به اصطلاح علمای بغداد ماست. وضع روشنی ندارد اما یکی از روایات مهم حساب می شود. یکی از ناقلان آثار است. مخصوصاً برای حسین بن سعید، یکی از کسانی است که میراث، چون حسین بن سعید او آخر به قم آمدند، اما قبل از قم در اهواز بودند. چون حسین بن سعید هم باید رابطه ای بین میراث ایشان با کوفه داشته باشیم. این قاسم بن محمد، یکی از این روایات است. یکی از این افرادی است که واسطه است بین حسین بن سعید و میراث کوفه.

البته چون حسین به او اعتماد کرده در آن تقسیم بندی که کردیم، فوqش این می شود شخصی بوده که میراث ها را آورده، حالا در آن درجه عالی وثاقت و تنقیح و اینها شاید نبوده است. به هر حال قابل اعتماد مرحوم حسین بن سعید بوده است.

عن ابان، ابان بن عثمان است.

س: پس کثرت روایت و نقل اجلاء و اینها دارد دیگر

ج: بد نیست خب دیگر ما چون اعتقادی به حجیت تبعدی نداریم با شواهد، شواهد نشان می دهد همین کتاب ابان بوده است. ابان بن

عثمان، کتاب معروفی هم بوده کتابش.

عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله از علمای خط بصره ماست ایشان. توضیحا عرض کردیم ما بالای شاید حدود نود درصد میراث ما در زمان امام صادق (ع) کوفه است. بعد از کوفه به یک درجات خیلی زیاد، مثلا پنج شش تا مال بصره است. دوسه درصد هم مال مدینه است، یکی دو درصد هم مال مدینه است. یک چیز مختصر هم مال قم و خراسان و آذربایجان و اینهاست.

به هر حال میراث بصره ما خیلی کم است. اما میراث از یک جهات مزایایی دارد. چون این بحث ما بحث ما خیلی کلیدی نیست و روایت دیگر هم هست، فعلا به همین مقدار اکتفا می کنیم، توضیحش جای دیگر.

آن وقت عرض کردیم این کیفیت رسیدن به این ترتیب است. ابان بن عثمان، خودش ساکن کوفه بود، میراث های کوفه را نقل کرده، لکن برای تجارت به بصره هم می رفته، خوب دقت کردید. لذا ابان بن عثمان طبیعتش این است، هم میراث بصره را نقل می کند هم میراث کوفه را. هر دو میراث را نقل می کند.

یعنی من اینها را که می گویم برای اینکه نشان بدهد که این خلأ تاریخی ندارد. اتصال برقرار است. نینیم یک راوی بصری است یک راوی کوفی است، بدون اینکه بین اینها اتصال بفهمیم. این هدف من از این بحث ها انشاء الله روشن است.

پس روایت از کتب حسین بن سعید است. از مصادر اهوازی ماست. توسط قاسم بن محمد بغدادی جوهری به ایشان رسیده، اصلش از میراث کوفه بوده، ایشان هم سفر به بصره داشتند، میراث بصره را هم به کوفه آوردند. توش ابهام تاریخی ندارد، اگر ابهامی هست خود همین قاسم بن محمد است. و الا دیگر ابهام ندارد. و چون نقل کرده و زیاد هم حسین بن سعید به او اعتماد کرده ابن ابی عمیر هم از او نقل می کند.

س: یعنی شما قبول دارید؟

ج: بله، اجمالا چرا قبولش داریم.

س: استاد اهوازی است یا کوفی حسین بن سعید؟

ج: اهوازی است ایشان.

س: چه جوری واسطه است بین اهواز و مثلا....



ج: خب ایشان خودش از بعضی کوفی ها دارد. لکن میراث کوفه را آوردند به اهواز. البته یکی از میراث های بسیار خوب در نقل به اهواز توسط فضالة بن ایوب است. آن فضالة بن ایوب هم حسین بن سعید توسط ایشان از میراث کوفه نقل می کند. آن بسیار خوب است. اما قاسم بن محمد هم خوب است، ظاهرش مثل ابراهیم بن هاشم باشد، یک چیزی مثل او باشد. در تقسیم بندی ما.

این دیگر حدیث را بخوانیم وقت هم تمام شده.

قال ان ام عبدالله بن حارث، البته اینکه امام صادق (ع) بیایند از یک زنی مطلبی نقل بکنند خیلی عجیب است. بینی و بین الله خیلی عجیب است. مادر عبدالله بن حارث، ما عبدالله بن حارث چند تا داریم در طبقات مختلف، متأسفانه در بعضی کلمات خلط شده است. این عبدالله بن حارث به هر حال شخصیتی بوده برای خودش، اما مهمش این است که مادر ایشان از سادات جعفری است. یعنی از اولاد جعفر بن ابی طالب است. و چون ما یک عبدالله بن معاویه در این زمان داریم، یک قبری هم در عراق هست، من رفتم قبرش، به ایشان نسبت داده شده، احتمال می دهیم شاید دختر این عبدالله بن معاویه باشد. یا معاویه بن عبدالله حالا من نمی دانم.

این نوه عبدالله بن جعفر یعنی نوه حضرت زینب (س) از طرف مادر، نوه پسری حضرت زینب (ص) حساب می شود این جناب آقای به اصطلاح عبدالله بن، و من توضیحاتش را عرض کردم، اولین باری که این ماه رمضان را جدول بندی کردند و گفتند تام، توسط این شخص وارد شده در دنیای اسلام. عبدالله بن معاویه بن عبدالله جعفر. این توضیحاتش را در بحث صوم عرض کردیم. احتمالاً این ام دختر ایشان باشد. به هر حال مسلم است که عبدالله بن حارث مادرش از ولد جعفر طیار است. ارادت ان تکتب مصحف و اشترت ورق من عندها و دعت رجلا یکتب لها علی غیر شرط، خوب دقت بکنید، این کلمه تمامش شد غیر شرط. یکی از آراء هم این بود که بیع مصحف و نوشتن مصحف اشکال ندارد اما شرط نکند. به صورت به اصطلاح شرطی نباشد. نه اینکه شرط بکند. به صورت شرطی نباشد اشکال ندارد. شبیه اگر یاد آقایان باشد مثل بحث حجام و کسی که حجامت می کند و اینها شرط نکند.

س: ۴۲:۱۹

ج: هان، این در کتابت می آید، در کتابت مصحف، دقت کردید؟ این می خواستند بگویند شرط فاعطته حین فرق خمسین دینار، خیلی پول بده انصافاً، و انه لم تبع المصاحف الا حدیثاً، ببینید این همان نکته من است. لم تبع المصاحف، یعنی در اول مصاحف خرید و فروش نمی شد. حدیثاً این کار شد.